

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و چهارم، شماره پیاپی ۸۸/۱،
بهار ۱۳۹۱، ص ۵۲ - ۳۹

واکاوی نظریه محقق خراسانی در افزودن مقدمه چهارم به مقدمات حکمت*

دکتر محمدرضا علمی

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: elmisola@um.ac.ir

چکیده

مشهور اصولیان بر این باورند که مقدمات حکمت، متشکل از سه مقدمه است: ۱. امکان اطلاق و تقييد؛ ۲. عدم نصب قرينه؛ ۳. در مقام بيان بودن گوینده. اما محقق خراسانی مقدمه چهارمی را نیز افزوده است: نبودن قدر متيقن در مقام تخاطب. برخی اصولیان متأخر مانند محقق نایینی و شاگردان مکتب ایشان، با این افزایش مخالفت کرده و آن را مردود دانسته‌اند؛ هر چند بزرگانی همانند محقق عراقی و محقق اصفهانی نیز از آن حمایت کرده‌اند. این مقاله، دیدگاه و ادله موافقان و نیز نظرگاه و دلایل مخالفان را در ترازوی بررسی و سنجش قرار داده و پس از رد نظر موافقان، قوت و استحکام ادله مخالفان را به اثبات رسانده است.

کلیدواژه‌ها: مقدمات حکمت، اطلاق، تقييد، قدر متيقن در مقام تخاطب، سیره عقلا.

طرح بحث

مشهور اصولیان بر آنند که مقدمات حکمت، متشکل از سه مقدمه است (مظفر، ۱۶۹/۱)^۱:

۱- امکان اطلاق و تقييد؛ يعنى متعلق حکم و يا موضوع آن، پيش از فرض تعلق حکم به آنها، قابل تقسيم به اطلاق و تقييد باشد؛ زيرا اگر پس از تعلق حکم به آنها، قابليت تقسيم يابند، مقيد ساختن آنها محال مى شود و طبعاً اطلاق نيز در آنها محال مى گردد (البته بنا بر نظر مشهور).

۲- عدم نصب قرينه متصله يا منفصله بر تقييد؛ زيرا در غير چنين صورتى، دلالت تصديقي کلام، بر طبق اراده تقييد خواهد بود.

۳- در مقام بيان بودن متکلم؛ در غير اين صورت، کلام وى ظهور در اطلاق نخواهد داشت.

با تحقق اين سه مقدمه، قرينه‌اي عمومي حاصل مى شود که به مقدمات حکمت معروف است و نتيجه اين قرينه، ظهور کلام در اراده اطلاق مى باشد.

مرحوم محقق خراسانى مقدمه چهارمى را بر مقدمات حکمت مى افزايد: عدم وجود قدر متيقن در مقام تخاطب. اما پس از ايشان، برخى از اصوليان بنام مانند محقق نايينى و شاگردان مکتب ايشان با افزودن مقدمه چهارم به مخالفت برخاستند، هرچند بزرگانى ديگر همانند محقق عراقى و محقق اصفهاني آن را تلقى به قبول کردند.

در اين مقاله سعى شده است با بررسى و مقايسه منصفانه ادله طرفين، حقيقت امر، آشکار شود.

بررسى دیدگاه و ادله موافقان نوآوری محقق خراسانی در افزودن مقدمه چهارم

آخوند در مبحث اطلاق و تقييد در بيان مقدمات حکمت، مقدمه سوم را نبود قدر متيقن در مقام محاوره مى داند. ايشان ضمن تقسيم قدر متيقن به قدر متيقن در مقام تخاطب (محاوره) و قدر متيقن در خارج^۲، وجود قدر متيقن در خارج را، که بيرون از مقام محاوره و تخاطب

۱. شهرت مذکور با مراجعه به کتب اصولي قابل احراز است.

۲. قدر متيقن در مقام تخاطب معمولاً در اين موارد وجود دارد: ۱. مورد سؤال در يك روايت. ۲. اظهار افراد در يك روايت. اما قدر متيقن در خارج مواردى است که نزد عرف نسبت به فهم معناى لفظى به عنوان مصداق قطعى و واضح وجود دارد. مثلاً در اکرم العلماء فرض شود قدر متيقن در مقام تخاطب عالم معمم است ولى قدر متيقن در خارج، عالم معمم فاطمى است.

است، در صورتی که متکلم در مقام بیان باشد، مضرّ به اطلاق نمی‌داند؛ زیرا چنین قدر متیقنی، صلاحیت بیان بودن را ندارد (آخوند خراسانی، ۳۸۴/۱)

در واقع به نظر ایشان، وجود قدر متیقن در مقام محاوره، به منزله قرینه لفظی بر تقیید است، از این رو دیگر ظهوری در اطلاق برای لفظ باقی نخواهد ماند.

سپس ایشان در توضیح مطلب می‌افزاید:

این که متکلم در مقام بیان باشد بر دو گونه است:

۱- در صدد بیان تمام موضوع حکم خود است؛ یعنی متکلم می‌خواهد آنچه را تمام موضوع حکم او است، و این که آنچه بیان کرده موضوع اوست نه غیر آن، به مخاطب تفهیم نماید.

۲- در صدد بیان تمام موضوع حکم در واقع باشد، اگر چه مخاطب در نیاید که آن، تمام موضوع است و در واقع تنها غرض متکلم آن است که ذات موضوع حکم را تماماً ذکر کند تا این که مکلف بتواند آن را امتثال نماید، اگر چه مکلف بر تفصیل و حدود موضوع، مطلع نگردد.

حال اگر متکلم در مقام بیان به نحو اول باشد، وجود قدر متیقن در مقام محاوره، مخلّ به ظهور مطلق در اطلاق نیست و می‌توان به اطلاق تمسک نمود؛ زیرا اگر آن قدر متیقن، تمام موضوع می‌بود، بر متکلم واجب بود آن را بیان کند و ترک بیان با تکیه بر وجود قدر متیقن، اختلال به غرض است؛ زیرا طبق فرض، وجود قدر متیقن به تنهایی تمام موضوع نیست.

اما اگر متکلم در مقام بیان به نحو دوم باشد، می‌تواند برای بیان تمام موضوع واقعی، به وجود آن قدر متیقن در مقام محاوره، اکتفا نماید؛ زیرا آنچه مکلف در مقام محاوره در می‌یابد موضوع واقعی است و بیش از آن هم لازم نیست؛ زیرا طبق فرض، غرض متکلم این نیست که ذات موضوع را به وصف تمامیت - مانند قسم اول - تفهیم کند، و در دیگر سو، در مقام امتثال، برای مکلف، فهمیدن این که فعل انجام شده، تمام موضوع است یا موضوع اعم از آن و واقعی است، لازم نیست.

مثلاً اگر گوینده بگوید: «أَدْخُلِ السُّوقَ» و قدر متیقن در محاوره، سوق خاصی باشد، و تمام موضوع متکلم در واقع نیز همین قدر متیقن باشد، وجود همین قدر متیقن، در انگیزتن مکلف برای دخول در سوق کافی است، و دیگر نیازی نیست که متکلم توضیح دهد تمام موضوع همان قدر متیقن است؛ در این جا تمسک مکلف به اطلاق برای دخول در هر سوقی جایز

نیست.

اما اگر غرض متکلم به گونه نخست باشد، او نمی‌تواند بر آن قدر متیقن اکتفا نماید و باید حدود موضوع را تماماً بیان کند، و اگر بیان نکند مکلف می‌تواند به اطلاق تمسک نماید؛ زیرا او از این عدم بیان در می‌یابد که تمام موضوع، مطلق است که شامل قدر متیقن و غیر آن می‌شود.

به طور خلاصه، به نظر محقق خراسانی «در مقام بیان بودن امر» چیزی بیش از نحوه دوم را لازم ندارد؛ زیرا در صورتی که امر در صدد بیان موضوع حکم خود باشد، برای حصول مطلوبش یعنی امتثال، همین قدر کافی است. تنها در یک مورد بر متکلم واجب است که بیان کند مطلق، تمام موضوع اوست، و آن جایی است که قدر متیقن در مقام محاوره موجود باشد و تمام موضوع، مطلق باشد؛ زیرا ممکن است مکلف گمان نماید همان قدر متیقن، تمام موضوع است، و این بر خلاف غرض متکلم است.

در نتیجه هر گاه قدر متیقن در مقام محاوره موجود باشد و متکلم به طور مطلق سخن بگوید، چنین برداشت می‌گردد که موضوع حکم، همان قدر متیقن است.

دیدگاه محقق عراقی درباره مقدمه چهارم

ایشان اصل کلام آخوند را می‌پذیرد اما می‌افزاید:

این که متکلم در مقام بیان باشد مراتبی پنج گانه دارد و نقش این مقدمه به اختلاف مراتب، تفاوت می‌یابد. تنها در مرتبه دوم، سوم و پنجم است که وجود قدر متیقن در مقام محاوره و تخاطب، مانع شکل‌گیری اطلاق، می‌گردد.

مرتبه اول: گوینده در این مقام است که مخاطب، مراد وی را از خود خطاب و دلیل اجتهادی دریابد بدون آن که در فهم بخشی از مراد به اصل و حکم عقلی تکیه کند. در این صورت بدون شک، وجود قدر متیقن در مقام محاوره، مانع از اطلاق نمی‌شود؛ زیرا همان گونه که گفته شد، تکیه متکلم تنها بر خود خطاب و دلیل اجتهادی است که ارائه می‌دهد و نه چیز دیگر؛ و قدر متیقن در مقام محاوره، خارج از خطاب و دلیل اجتهادی است.

مرتبه دوم: متکلم در مقام بیان مراد خویش است چه از طریق خطاب و چه از طریق هر آنچه مقارن خطاب است؛ مانند قرینه و حکم عقل که در مقام محاوره وجود دارد. در این صورت، وجود قدر متیقن در مقام محاوره، مانع از اطلاق است.

مرتبه سوم: گوینده در مقامی وسیع‌تر از مرتبه قبل یعنی در مقام بیان مراد خود ولو به کمک قرینه خارجی مانند اجماع باشد. در این صورت، وجود قدر متیقن خارج از مقام خطاب نیز مانع از اطلاق است، و این صورت در مقام ثبوت، متصور است.

مرتبه چهارم: متکلم در مقام بیان دو چیز است: مراد و تفهیم آن و این که مخاطب نیز بداند که او در مقام بیان مراد و تمام آن است. در این صورت، وجود قدر متیقن در مقام محاوره، مانع از تحقق اطلاق نیست.

مرتبه پنجم: گوینده در مقام بیان تمام مراد خود است، اگر چه مخاطب نداند وی در چنین مقامی است. در این صورت، وجود قدر متیقن مانع از تحقق اطلاق است؛ زیرا وجود قدر متیقن، این امر را که متکلم در مقام تفهیم مخاطب به این که او در مقام بیان است، نفی نمی‌کند؛ بر خلاف هنگامی که در این مقام نباشد.

محقق عراقی معتقد است، بازگشت مقدمات حکمت به قاعده «[قیح] نقض غرض است»؛ زیرا اگر متکلم در مقام بیان باشد و لفظ را مطلق بیاورد ولی مقصودش مقید باشد بدون این که گزینه‌ای بر تقیید بیاورد، این کار او نقض غرض به شمار می‌رود. حال در این صورت، اگر به قطع احراز کنیم وی در مقام بیان است، این در دلالت عقلی داخل است و به باب ظواهر ارتباطی نخواهد داشت؛ و اگر به قطع احراز نشود، در باب ظواهر داخل است (خرآزی، ۲۰۶/۱).

دیدگاه محقق اصفهانی

ایشان نیز که با نظر آخوند(ره) در افزودن این مقدمه، موافق است، در این خصوص می‌نویسد:

آنچه بر مولی واجب است - در صورتی که حقیقتاً در صدد بیان موضوع حکمش باشد - آن است که ذات موضوع حکمش را به تمامه، و آنچه را که به حمل شایع، تمام محسوب می‌شود بیان کند، نه این که بیان کند که آن موضوع، تمام موضوع حکمش می‌باشد.

این که آن موضوع، قدر متیقن در مقام محاوره می‌باشد موجب احراز تمام موضوع می‌شود، اگر چه احراز نشود که آن موضوع، تمام موضوع است؛ بنابراین مخاطب نمی‌تواند خصوصیت زاید محتمل را نفی نماید؛ زیرا اگر مبین در مقام مخاطب، تمام موضوع حکمش باشد اخلاص به غرض لازم نمی‌آید و فایده تبیین تمام ذات، وجوب اکتفا بر آن و عدم تعدی از آن می‌باشد؛ زیرا سبب و موجبی بر تعدی وجود ندارد به این جهت که اطلاقی وجود ندارد

بلکه می‌توان قایل به عدم اراده مطلق شد؛ زیرا با وجود علم مولی به متیقن بودن خاص که مانع از اطلاق است، اگر مولی مطلق را اراده کند بر وی واجب است که قرینه‌ای نصب کند که مانع باشد از این که آن متیقن تمام موضوع حکمش می‌باشد؛ در غیر این صورت به غرض خویش اخلال وارد کرده است. از آنچه گفتیم دلیل بر این که همان (خاص) تمام موضوع حکمش است نیز دانسته می‌شود و فرق میان قدر متیقن در مرحله محاوره و تقیید آن است که: اولی چیزی است که با وجود آن مجالی برای اطلاق نیست، البته با بقای احتمال مراد بودن باقی بر حال خودش؛ بر خلاف دومی که دایره مراد را تضییق می‌کند و بیان است براین که باقی مراد نیست. البته باید اذعان کرد که تشخیص موضوع مشکل است (اصفهانی، ۱۳۹۷/۲).

بررسی ادله مخالفان افزودن مقدمه چهارم

۱- دیدگاه محقق نایینی (ره)

ایشان با نظریه آخوند مخالفت کرده و بر این باور است که این مقدمه از مقدمات حکمت نمی‌باشد و اصولاً وجود قدر متیقن مطلقاً - چه در مقام محاوره و چه در خارج - ضروری به تمسک به اطلاق ندارد.

وی در توضیح نظر خود می‌گوید: در مقام بیان بودن متکلم یعنی این که وی در مقام بیان آنچه اراده‌اش واقعاً به آن تعلق یافته است باشد. پس متکلم حکیم و ملتفت، باید کلامش را مطابق مرادش از نظر اطلاق و تقیید، القا نماید، و هر گاه مقصود وی قسم خاصی از مطلق باشد، باید قرینه متصل یا منفصل بیاورد و مجرد یقین به دخول آن قسم خاص در موضوع حکم وی و یا متعلق آن، نمی‌تواند قرینه بر اختصاص حکم به آن باشد؛ از این رو اگر معلوم شود برخی از افراد مطلقاً - که به آن امر شده - در مقام امتثال، مجزی است، این، قرینه‌ای بر اختصاص امر به آن قسم خاص نیست تا این که اتیان به غیر آن قسم از افراد طبیعت مأمور به در مقام امتثال، جایز نباشد.

دلیل ایشان بر منع چنین است:

اگر وجود قدر متیقن در مقام محاوره مانع از تمسک به اطلاق باشد، باید وجود قدر متیقن در خارج نیز چنین باشد؛ زیرا در اولی خصوصیتی نیست که موجب اختصاص منع از تمسک به اطلاق باشد؛ بنابراین اگر اولی مانع باشد به ملاک قدر متیقن بودن خواهد بود و این ملاک در دومی (قدر متیقن در خارج) نیز وجود دارد. پس لازم می‌آید دومی را هم مانع بدانیم، در نتیجه موردی برای تمسک به اطلاق باقی نمی‌ماند مگر به ندرت (نایینی، ۱۳۹۰/۱-۵۳۱).

در نتیجه چون این لازم، یعنی مانع بودن قدر متیقن در خارج، موجب فقدان مورد برای تمسک به مطلق می‌شود (مگر به ندرت)، باطل است و در نتیجه ملزوم آن یعنی این که قدر متیقن در مقام محاوره مانع از تمسک به اطلاق شود، نیز باطل خواهد بود.

۲- نظر محقق خوئی (ره)

ایشان همانند محقق نایینی، قدر متیقن در مقام تخاطب را مانند قدر متیقن خارجی دانسته است؛ یعنی همان گونه که دومی مانع از تمسک به اطلاق نیست، اولی نیز چنین است، و اگر قرار باشد اولی مانع از تمسک به اطلاق باشد، دومی هم باید چنین باشد (خوئی، ۱/۶۰۲).
به نظر محقق خوئی مراد از قدر متیقن بر حسب تخاطب آن است که مخاطب از کلام القا شده بفهمد که مراد متکلم جزماً همان است، و منشأ آن اموری است که یکی از بارزترین آن‌ها واقع شدن در مورد سؤال است.

مثلاً در موثقه ابی بکیر آمده است: زواره از امام صادق (ع) درباره نماز در کُرک روباه و فَنک (حیوانی کوچک‌تر از روباه) و سنجاب و غیر آن پرسید. امام (ع) نوشته‌ای را بیرون آوردند که گمان می‌رود املائی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد که: نماز در کرک و مو و پوست و ادرار و سرگین و هر چیز دیگری از حیوان حرام گوشت، فاسد است و آن نماز پذیرفته نیست تا این که در غیر آن از آنچه خداوند خوردن آن را حلال کرده، نماز گزارد (کلینی، ۳/۳۹۷؛ طوسی، ۲/۲۰۹؛ حر عاملی، ۳/۴۰۸؛ و ۴/۳۴۵).

در این جا قدر متیقن بر حسب تخاطب، مورد سؤال است؛ زیرا بدیهی است که احتمال این که امام (ع) غیر مورد سؤال را اراده کرده باشند و مورد سؤال را اراده نکرده باشند، جزماً منتفی است، اما عکس آن محتمل است. ولی سخن در این است که آیا مورد سؤال از تمسک به اطلاق منع می‌کند؟ ظاهراً مانع نیست، و علت، آن است که ظهور کلام در اطلاق، منعقد گشته است، از این رو مورد سؤال (قدر متیقن) از این جهت اثری ندارد، و طبیعی است که دست کشیدن از اطلاق، مادامی که قرینه‌ای بر خلاف آن نباشد، جایز نیست، و این جا نیز قرینه‌ای در میان نیست؛ زیرا در مورد قرینه مفصله که فرض، عدم آن است و قرینه متصله، نیز چنین است چراکه فرض آن است که قدر متیقن مزبور، صلاحیت منع از انعقاد ظهور در اطلاق را ندارد، بنابراین چاره‌ای جز تمسک به اطلاق نیست.

و چون مقام اثبات، تابع مقام ثبوت است، پس اطلاق در اولی، کاشف از اطلاق در دومی است؛ از این روی اگر از همنشینی شخص معینی در خارج پرسیده شود و پاسخ داده شود که:

همنشینی با فاسق جایز نیست، بر حسب فهم عرفی، کسی چنین احتمال نمی‌دهد که این سخن، تنها به این شخص معین، مختص باشد بلکه قطعاً غیر او را نیز شامل می‌گردد (خوئی، ۶۰۱/۱-۶۰۲).

۳- نظر امام خمینی (ره)

ایشان نیز ضمن آن که برای اجرای اصل اطلاق، نیازی به انتقای قدر متیقن نمی‌بینند و از آن بالاتر اساساً آن را بی معنا می‌خوانند می‌فرمایند: قدر متیقن در جایی مورد دارد که امر، مردّد بین اقل و اکثر باشد یعنی بین تعلق حکم به برخی افراد یا جمیع آنها تردد وجود داشته باشد. در حالی که در باب اطلاق، امر دائر است بین تعلق حکم به نفس موضوع بدون دخالت چیز دیگری در آن، و یا به مقید؛ پس امر دایر بین این است که طبیعت، تمام موضوع باشد و یا مقید تمام آن باشد. پس اگر طبیعت، تمام موضوع باشد، قید نقشی در موضوع ندارد، و چنان چه قید در موضوع، دخالت داشته باشد، موضوع عبارت می‌شود از مقید بما هو مقید، و این گونه نیست که ذات موضوع را یک محکوم و قید را محکومی دیگر فرض کنیم تا این که از قبیل اقل و اکثر باشد.

همچنین اگر طبیعت متقید، [که در مقابل طبیعتی است که در جمیع مصادیق، ساری است]، موضوع قرار گیرد و در دخالت قیدی دیگر، شک شود نیز از قبیل اقل و اکثر نخواهد بود؛ در نتیجه در هیچ مورد، امر دائر بین اقل و اکثر نیست تا این که انتقای قدر متیقن معتبر گردد (امام خمینی، ۳۲۷/۲).

دیدگاه آیه الله میرزا احسن بجنوردی (ره)

ایشان پس از این که مقام تخاطب را به مقام تفهیم و تفهّم به حسب دلالت لفظیه وضعیه، تعریف می‌کنند، اظهار می‌کنند که وجود قدر متیقن مطلقاً- به هر معنایی که باشد- ضرری به اطلاق نمی‌رساند؛ بلکه ظهور اطلاق حجت است اگر چه قدر متیقن در مقام تخاطب به معنایی که مذکور شد، موجود باشد.

روشن است که چنان چه مطلقاً در موردی خاص وارد گردد (که غالباً چنین است)، صراحتاً بر شمول آن مورد، دلالت می‌کند که همین مورد را قدر متیقن در مقام تخاطب نیز می‌نامیم. همچنین روشن است که گرچه تقیید این اطلاق نسبت به مورد خودش به دلیل استهجان، ممکن نیست ولی می‌توان آن مطلق را نسبت به موارد دیگر، تقیید نمود و با این

وجود، این تقييد به موارد ديگر، ضرری به اطلاق وارد نمی‌سازد بلکه در موارد شک، به آن اطلاق اخذ می‌شود، و کسی ادعا نکرده که مطلقاً به موارد ورودشان تخصیص می‌یابند به این اعتبار که این موارد، قدر متیقن هستند (بجنوردی، ۱/۶۸۳-۶۸۲).

دیدگاه آیه الله سید محمد سعید حکیم

ایشان بر این باورند که نظر مرحوم آخوند در صورتی وجیه است که مقصود از در مقام بودن متکلم، این باشد که وی در مقام بیان تمام افراد و احوالی که حکم وی (متکلم) شامل آن‌ها است، می‌باشد؛ به نحوی که اگر بیان وی نسبت به برخی از آن‌ها قصور داشته باشد، مخل به غرض او تلقی گردد؛ زیرا چنان چه قدر متیقنی در مقام محاوره موجود بوده و مراد متکلم نیز مختص به آن باشد، این امر مستلزم آن است که اطلاق کلام وی، برای بیان بودن تمام مراد او، صالح باشد. اما ظاهر آن است که خردمندان، آن معنا را اراده نمی‌کنند.

ایشان سپس چند دلیل بر مدعای خویش، می‌آورد:

۱- در بیش‌تر اطلاق‌ها هیچ راهی برای این که احراز شود متکلم در مقام بیان تمام مرادش با آن معنای مذکور است، وجود ندارد؛ زیرا نهایت چیزی که اصل، در مورد متکلم، اقتضا می‌کند آن است که وی درصدد بیان مراد خویش است؛ نه این که آن چه می‌گوید، تمام مرادش بوده است، بلکه این امر (این که تمام مرادش بوده) نیازمند عنایتی خاص است؛ مانند ورود بیان در مقام تحدید و امثال آن.

به نظر می‌رسد این ادعا بدون دلیل است بلکه در واقع، دلیل بر خلاف آن می‌باشد زیرا آنچه مقتضای اصل عقلایی در مورد کلام متکلم است آن است که وی در مقام بیان تمام مراد خویش است و اگر غیر از این باشد باید قرینه‌ای بر خلاف آن اصل، اقامه نماید.

۲- لازمه نظریه آخوند، ثبوت مفهوم برای اطلاق است، در حالی که بنای عقلا بر مفهوم‌گیری از اطلاق‌هاشان، نیست. مثلاً هر گاه احراز شود متکلم در گزاره «اکرم العالم»، در مقام بیان تمام افرادی است که وجوب اکرام بر آن‌ها ثابت شده است، طبق دیدگاه یاد شده، لازم می‌آید اکرام هیچ کس دیگر، به جز عالمان، واجب نباشد.

این دلیل نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا در صورتی که متکلم در مقام بیان تمام مراد خود باشد طبیعی است که در جمله یاد شده «اکرم العالم» مفید مفهوم باشد و اشکالی هم در آن

۱. یعنی همان تمام افراد و احوالی که حکم وی شامل آن‌ها می‌شود.

نیست؛ زیرا این که گفته شده «بنای عقلا در اطلاق‌های خود، آن گونه نیست» ناتمام است؛ بلکه به نظر می‌رسد بنای عقلا بر آن است که معمولاً بوسیله اطلاق، چنین مفهومی را اراده می‌کنند.

مرحوم حکیم در ادامه دلیل دومشان بر ردّ نظریه آخوند چنین می‌نویسد: آن گاه که سیره اهل استدلال در باب مرتکرات استعمالی [معانی به کار گرفته شده در محاورات] ملاحظه می‌شود، باز هم صحت ادعای ما اثبات می‌گردد، به همین جهت است که مشهور گشته که: مورد، وارد را تخصیص نمی‌زند بلکه ظاهراً این که اطلاق به موارد مثال، و اظهر افراد و مانند آن که متیقن به لحاظ مقام تخاطب‌اند، اختصاص نمی‌یابد، امری مفروعٌ عنه است (حکیم، ۵۷/۲-۵۴).

این که ایشان چنین امری را مفروعٌ عنه دانسته اند، محل تأمل است؛ زیرا هر چند قاعده «عدم تخصیص وارد به مورد»، مورد پذیرش نگارنده است اما این که تعبیر به مفروعٌ عنه شود درست نیست؛ زیرا این قاعده در لابه‌لای متون اصولی مورد نقض و ابرام قرار گرفته است و خود همین اظهار نظر و استدلال ایشان بهترین دلیل بر مفروعٌ عنه نبودن این امر می‌باشد.

دیدگاه شهید آیه الله سید محمدباقر صدر

ایشان معتقد است وجود قدر متیقن در مقام تخاطب، ضروری به انعقاد اطلاق وارد نمی‌کند، به چهار دلیل:

دلیل اول: مقصود از بیان تمام مراد، بیان تمام قیودی است که در مرحله جعل، در موضوع حکم، اخذ شده است؛ زیرا همین، مدلول خطاب می‌باشد، نه آن که مراد گوینده، بیان تمام هر آنچه که مصداق برای موضوع حکم در خارج است باشد؛ و بین این دو مطلب فرق بسیاری است زیرا به لحاظ مرحله جعل، تقیید، امری زاید بر اطلاق و طبیعت مهمله می‌باشد، در حالی که به لحاظ مرحله تطبیق خارجی، حصه [طبیعت مقیده، امر مقید]، اقل است و اطلاق، اکثر و زاید می‌باشد، و واضح است که در موارد وجود قدر متیقن در مقام محاوره، اگر چه مقید، مبین است و نیز ثبوت حکم در هر حال برای آن قدر متیقن و اندراجش تحت اطلاق در هر حال، مبین می‌باشد، اما موضوع جعل و تقیید آن به قید، مبین نیست (چرا که طبق فرض، قید لفظی در کار نیست)، پس اگر این امر (تقیید آن موضوع به قید) واقعاً و جدّاً ثابت باشد، این، بر خلاف ظهور حالی مذکور است.

دلیل دوم: اگر بپذیریم که میزان، بیان تمام آن چیزی است که به لحاظ مصادیق خارجی مراد متکلم است، و نه به لحاظ مرحله جعل، پس در این صورت بین این که قدر متیقن از خود خطاب ثابت شده باشد یا از خارج، فرقی وجود ندارد؛ زیرا طبق هر دو فرض اگر مقصود متکلم، مقید متیقن باشد، خلف لازم نمی آید؛ زیرا همان مقید متیقن، اگر چه در ضمن مطلق باشد تمام مراد بوده و مبین نیز می باشد؛

اما اگر اصلاً قدر متیقنی در بین نباشد، اطلاق منعقد می گردد زیرا اراده هر حصه (مقید) خاصی اگر چه فی حد نفسه (بدون تقابل با حصه دیگری) لحاظ شود، مبین است اگر چه در ضمن مطلق باشد؛ اما این گفته به اعتبار تعارض آن با احتمال اراده حصه دیگری در مقابل آن است، بنابراین قطعاً هیچ یک از حصه های مقابل هم، مبین نخواهد بود و این بر خلاف جایی است که در آن قدر متیقنی اگر چه از خارج، وجود داشته باشد مگر این که ادعا شود قراین دیگری وجود دارد.

دلیل سوم: طبق این طرز تفکر و تفسیر نسبت به اطلاق بین این که متکلم واقعاً در مقام بیان تمام مراد باشد یا این که افزون بر آن در مقام بیان این که آن نیز تمام مراد است، باشد فرقی نیست؛ زیرا نهایت چیزی که از آن (در مقام بیان این که آن چه گفته است، تمام مرادش نیز می باشد) لازم می آید این است که در آن جا دو ظهور حالی برای متکلم وجود دارد: یکی این که وی در مقام بیان تمام مراد است و دیگر این که وی در مقام بیان آن است که آن کلام نیز، تمام مراد وی است؛ یعنی این که غیر آن (معنا)، مراد وی نیست؛ اما اضافه نمودن این ظهور فایده ای در اثبات اطلاق ندارد، بلکه به مقتضای ظهور اول، ثابت می کنیم که مقید متیقن، همان تمام مراد است؛ زیرا ثبوت حکم بر جمیع افراد نامعلوم است؛ پس اگر همان، (ثبوت حکم بر جمیع افراد) مراد باشد کاملاً مبین نیست، و به مقتضای این که وی در مقام بیان تمام مراد است کشف می کنیم که آن اطلاق، مراد نیست و این که تمام المراد، مقید متیقن است.

دلیل چهارم: مدعای آخوند با طبیعت دلالت اطلاق و ملاک دلالت مقدمات حکمت، سازگار نیست؛ زیرا جوهر (ذات) این دلالت، مبتنی است بر این که اسم جنس به تنهایی برای دلالت بر اراده مقید کفایت نمی کند بلکه تنها برای اراده مطلق، کافی است؛ زیرا مقید، مرکب است از طبیعت جامع به اضافه تقیید، پس چنان چه متکلم بخواهد مقید را اراده کند باید بیان بیشتری ارائه کند، و این تنها بر فرض تصور نخست که در فهم و تفسیر اطلاق پیشی گرفت، استوار است. یعنی این که نظر به مرحله جعل باشد که در آن تقیید، ازید از اطلاق است، نه به

لحاظ مرحله مجعول و مصادیق خارجی که در آن، اطلاق ازید از حصه است؛ زیرا با این لحاظ، چیزی که به اثبات اطلاق دلالت کند وجود ندارد؛ زیرا اسم جنس بر اراده جمیع افراد، دلالت نمی‌کند و اثبات آن به اطلاق و مقدمات حکمت، دوری است؛ زیرا کلام در خود این مقدمات است که موقوف است بر وفای لفظ فی نفسه به اراده جمیع افراد. (اراده جمیع افراد توقف دارد بر اطلاق و مقدمات حکمت؛ و تحقق دومی توقف دارد بر اراده جمیع افراد). بدین گونه آشکار می‌شود که حتی وجود قدر متیقن بر حسب مقام مخاطب نیز ضرری به انعقاد اطلاق و تمامیت مقدمات حکمت وارد نمی‌کند؛ چه رسد به ثبوت قدر متیقن در خارج (صدر، ۴۲۶/۳-۴۲۵).

بحث و بررسی

با ملاحظه ادله طرفین می‌توان به این نتیجه رسید که مشکلات جدی در طرح آخوند خراسانی (ره) وجود دارد:

- ۱- تأثیر و کارکرد وجود قدر متیقن در مقام محاوره آن‌گونه که آخوند مطرح می‌کند از آن جا که به احراز این که متکلم در مقام بیان تمام مراد خودش باشد منوط شده است، و از طرفی احراز این امر خود به دلیل این که در اغلب اطلاق‌ها راهی برای چنین احرازی وجود ندارد، با مشکل مواجه است؛ پس نقش و تأثیر قدر متیقن مزبور، در ابهام باقی می‌ماند.
- ۲- مقدمه چهارم آخوند یعنی این که عقلاً در مقام بیان بودن گوینده را آن‌گونه که ایشان می‌گویند قرینه‌ای ثابت و مستقر در بیان اراده تمام افراد از اطلاق کلام بشمارند، نامعلوم است.
- ۳- تفاوت آشکاری بین قدر متیقن در مقام محاوره و قدر متیقن در خارج، ارائه نشده است و ملاک و معیاری روشن و قوی در این باره وجود ندارد. بنابراین فرق گذاری بین این دو نمی‌تواند مورد قبول باشد.
- ۴- آیا ورود حکم در مورد خاص را باید جزو قدر متیقن در محاوره شمرد یا خیر؟ اگر اولی را بپذیریم طبق طرح آخوند، نتیجه آن را نمی‌توانیم بپذیریم؛ زیرا مستلزم آن است که هیچ مطلقاً در خارج وجود نداشته باشد مگر به ندرت، که این امر قابل قبول نیست چون ضرورتاً باطل است. و اگر دومی را قبول کنیم، باز امری بدیهی را انکار کرده‌ایم.
- ۵- فرقی وجود ندارد بین این که متکلم واقعاً در مقام بیان تمام مراد باشد یا این که علاوه بر آن در مقام بیان این که آن نیز تمام است، باشد؛ زیرا نهایتاً در حالت دوم، دو ظهور حالی

برای متکلم حاصل می‌شود: این که وی در مقام بیان تمام مراد خود است، دیگری این که وی در مقام بیان آن است که آن کلام نیز، تمام مراد وی است، یعنی غیر آن معنا، مراد وی نیست. ولی افزودن این ظهور، فایده‌ای در اثبات اطلاق ندارد بلکه همان ظهور اولی را ثابت می‌کند که مقید متیقن، همان تمام مراد است.

۶- با مراجعه به سیره عقلا در می‌یابیم آنان بر اساس یک امر ارتکازی رایج در محاوراتشان مورد را مخصّص وارد نمی‌دانند، همچنین، مثال‌ها، اظهر افراد و مانند آن را که قدر متیقن در مقام تخاطبند، رافع اطلاق نمی‌دانند.

نتیجه

دیدگاه آخوند و هم مسلکان ایشان در باب قدر متیقن در مقام تخاطب این است:

۱- وجود قدر متیقن در مقام تخاطب، به منزله قرینه لفظی بر تقیید است، از این روی دیگر برای لفظ، ظهوری در اطلاق باقی نمی‌ماند.

۲- با مراجعه به روش عقلا در محاوراتشان، ملاحظه می‌شود آنان وجود چنین قدر متیقنی را مانع از تمسک به اطلاق می‌دانند.

در مقابل، با ملاحظه ادله و انظار، روشن شد که دیدگاه و ادله مخالفان، از قوت و استحکام بیشتری برخوردار است، مهم‌ترین این دلایل عبارتند از:

۱- بین قدر متیقن در مقام تخاطب و قدر متیقن در خارج ملازمه وجود دارد؛ پس اگر اولی مانع از تمسک به اطلاق باشد، دومی هم مانع خواهد بود، در نتیجه هیچ موردی مگر به ندرت برای تمسک به اطلاق باقی نخواهد ماند.

۲- بین این که متکلم واقعاً در مقام بیان تمام مراد باشد یا این که افزون بر آن در مقام بیان این که آن نیز تمام است، باشد فرقی وجود ندارد زیرا اولی همان معنای دومی را افاده می‌کند.

۳- معلوم نیست از نظر عرف، صرف در مقام بیان بودن متکلم به نحوی که آخوند می‌گوید، صلاحیت این روش را برای بیان اراده تمام افراد از اطلاق، داشته باشد.

۴- کسی ادعا نکرده که مطلق‌ها به موارد ورودشان تقیید می‌یابند به این اعتبار که این موارد، قدر متیقن هستند.

۴- بر اساس ارتکازات عقلایی، مورد، مخصّص وارد نمی‌باشد و اموری نظیر مثال‌ها و اظهر افراد، با وجود این که قدر متیقن در مقام تخاطب هستند، اطلاق را از بین نمی‌برند.

منابع

- آخوندخراسانی، محمدکاظم، *کفایة الاصول*، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، بی تا.
- اصفهانى، محمدحسین، *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة*، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- بجنوردی، میرزاحسن، *منتهی الاصول*، مؤسسه مطبعة العروج، الطبعة الاولى، بی جا، بهار ۱۳۷۹/ربیع-الاول ۱۴۲۱ م.
- حراغلی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، چاپ مهر، قم، ۱۴۰۹ ق.
- حکیم، محمدسعید، *المحکم فی اصول الفقه*، مؤسسه المنار، الطبعة الثانية، بی جا، ۱۴۱۸ هـ/۱۹۹۷ م.
- خرازی، محمدباقر، *تقریرات خطی (ضیاء الدین عراقی)*، تحریر، ۱۳۵۳ ق.
- خمینی، روح الله، *مناهی الوصول الی علم الاصول*، تحقیق و نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چاپخانه مؤسسه عروج، قم، ۱۴۱۴ ق.
- خویی، ابوالقاسم، *مصباح الاصول*، تقریر: محمد سرور بهسودی، چاپ کتابخانه داوری، بی جا، بی تا.
- طوسی، محمدبن حسن (شیخ طوسی)، *تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة للشیخ المفید*، تحقیق و تعلیق از سیدحسن الموسوی الخراسان، دارالکتب الاسلامیة (النجف الاشرف)، مطبعة النعمان، نجف، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ق.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *فروع الکافی*، تحقیق شیخ محمد جواد المغنیه، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
- مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، نشر دانش اسلامی، بی جا، ۱۴۰۵ ق.
- نائینی، محمد حسین، *اجود التقریرات*، تقریر: ابوالقاسم خویی، مکتبة البوذرجمهری (المصطفوی)، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ق.
- هاشمی، سید محمود، *بحوث فی علم الاصول*، (مباحث الدلیل اللفظی)، المجمع العلمی للشهید الصدر (قده)، چاپ اول، بی جا، رمضان ۱۴۰۵ ق.